

بازده سیلی دکتری نامرد، تأسیس بیمارستانی به همت دکتری جوانمرد بود نوشته نورالله «نورمن» گبای

Please see the accompanying file for the English version of this article.



دکتر روح الله سپیر
(۱۹۱۱ - ۱۹۴۳)

«هیچ مسئولیتی در دنیا مهمتر از انسان بودن نیست.» - آلبرت شوابتر

در بحبوحه جنگ جهانی دوم و اشغال ایران از سوی قوای بیگانه، روزی شادروان دکتر روح الله سپیر رئیس «کانون جوانان یهود ایران» در بیمارستان دولتی محل کار خود شاهد واقعه ای مرگبار می شود. یک خانم جوان یهودی به هنگام وضع حمل، از شدت درد زایمان فریاد می کشد و کمک می طلبد. دکتری حیوان صفت به این زن جوان توهین می کند که «جُهود بازی در نیار!» و چنان سیلی محکمی به صورت او می زند که زن در حال زایمان در عین درد، از تخت بیمارستان به زمین پرت می شود. در همان اثنا، یکی از پرستارها به او توهین می کند که «اینجا را نجس کرده ای، هیچ، فریاد هم می زنی؟!» سرانجام در اثر بی توجهی دکتر و پرستارها، مادر و فرزند فوت می کنند.

حق با فریدون مشیری است که گفت:

هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا / آنچه این نامردمان با جان انسان می کنند. / صحبت از پژمردن یک برگ نیست / در میان مردمی با این مصیبت ها صبور. / صحبت از مرگ محبت، مرگ عشق / گفتگو از مرگ انسانیت است.

بزرگی گفته بود: «به این گونه افراد باید در کودکی شیر سگ داد، شاید در بلوغ وفا بیاموزند.»

گاه در عجبم که چگونه نسل بشر، به ویژه اقلیت ها، در کنار چنین بیماران روانی که ظلم کردن را ثواب می پنداشتند، تاکنون جان بدر برده است. آیا تصور می کنید آدم نماهایی همچون این دکتر بی رحم در مقام و شغل های گوناگون دیگر نیستند یا نخواهند بود؟ زهی تأسف، چرا که هستند؛ و تا دستورالعمل های کتبی و نوشته های فتنه انگیز با مهر تقدس وجود دارند و تقدیس و تدریس می شوند، انسان ستیزی ادامه خواهد داشت.

این خوی نژاد ستیزی در دنیا هرگز با یهودی ستیزی آغاز و پایان نیافته، بلکه این خوی اکتسابی انسان ستیزی انسان با انسان است که هر روز در جایی، در قالب بی سر و پای روان پریشی همچون آن دکتر حیوان- صفت ظهور می کند؛ و کسانی که تا قدرتی می یابند، گاه با یهودی، گاه با مسیحی یا مسلمان یا هندو، بیهوده دشمنی می ورزند. مگر همین امروز نمی ببینیم که زیر نظر مبارک سازمان ملل، سیاستمداران بی سیاست، دینمداران بی لیاقت و سایر بیماران روانی صاحب قدرت در خاورمیانه، با ایزدی ها، کردها، مسیحیان، قبطی ها و مسلمان ها چه ظلم ها که نمی کنند. عجب صبری خدا دارد! در سال های دهه ۱۹۵۰، کشورهای عربی حدود هشتصدوپنجاه هزار یهودی را از کشورهای خود اخراج و اموالشان را غصب کردند، و با این وجود، دنیا سکوت کرد! امروز می ببینیم که «عدو شود سبب خیر، اگر خدا خواهد»؛ وگرنه کسی که حتی به مادر خود ظلم کند، با دیگران چه ها کند!

مارک تواین می گوید که «سخت ترین کار بحث کردن با کسانی است که به خودشان قول داده اند که حقیقت را نفهمند.» وای به وقتی که پای نفرت مذهبی، نژادی یا فرقه ای در میان باشد. به دنیا نظری بیافکنید: آیا باید خراب شود تا آباد گردد؟ از دید طبیعت، آری! علم نیز به حکم تکامل، دایماً در حال ویران کردن و بهتر ساختن است. ولی یهودیت با دیدی انسانی، سازنده و مهرآمیز، در عوض ویرانی، از «تیکون عولام» سخن می گوید، یعنی تعمیر و ترمیم جهان به هدف تغییر و بهبودی.

درباره عکس العمل دکتر سپیر در مقابل رفتار قبیح آن دکتر و پرستارها می توان گفت: آنچه به ذهن افراد می آید نشانه فهم ایشان است و آنچه می کنند نشانه خواستشان. بدن انسان نیز باغ است و اراده اش باغبان.

دکتر روح الله سپیر، این مرد پاک طینت، دستش به قانون نمی رسد و به فکر انتقام هم نیست. او جوانی تحصیل کرده متولد سال ۱۲۹۰ خورشیدی (۱۹۱۱ میلادی) نوه حکیم شلومو طبیب دربار قاجار، و فرزند نصرت خانم و آقاخان است. او انسانی می اندیشد، به فکر اقدامی انسانی می افتد و با صدایی لرزان و چشمانی گریان فریاد برمی آورد که «من در محله فقیر نشین یهودیان، زایشگاهی خواهم ساخت تا ساکنین آنجا محتاج چنین انسان- نماهای بی وجدانی در چنین بیمارستان هایی نباشند!» او این خواسته را در «کانون

جوانان یهود ایران» مطرح می کند و همگی از آن استقبال می کنند. در روز اسف بار تشییع جنازه مادر و فرزند، همگان به شدت متأثر می شوند و گروهی برای تعیین زمین مناسب جهت تأسیس درمانگاه شروع به فعالیت می کنند، اما با کمبود محل مناسب و بودجه کافی برای خرید زمین مواجه می شوند. پس از آن که مدتی در سالن کنیسا به معالجه مراجعین می پردازند، به خاطر می آورند که تلمود تحصیل علم، این راز بقای یهودیت را مقدم می شمارد، آنجا که می گوید «در صورت لزوم، کنیسا را بفروشید و مدرسه بسازید.» از این رو تصمیم



سال ۱۳۲۱ شمسی (۱۹۴۲ میلادی) — در این عکس، حاجی یشوعا کلنگ آغاز ساختمان را به زمین می زند.

از راست به چپ، در حد امکان شناسایی: روح الله رخسار، خانابابا شانول پور، آشر رستگار، حبیب میکائیل، شکرالله ایمره، موسی شبان مشهدی (نشسته)، حبیب درویش پور، دایی یعقوب مصابند (بیل به دست)، خلیل دردشتی، دکتر یوسف پیروزیان (رئیس وقت کانون)، الیاس اسحاقیان، شکرالله آقایی پور، حاجی یشوعا (کلنگ به دست)، عبدالله نایب مطلوب، دکتر شکرالله مطلوبیان، اقدس خانم.

بر آن می شود که «کنیسای ملا حنینا» واقع در قلب محله یهودیان را خراب کنند و به جای آن درمانگاه بسازند (!) که مورد موافقت متولیان کنیسا، برادر زاده های روشن فکر ملا حنینا، به نام های شادروانان موسیو حنینا و مرتضی ملامد، واقع می شود. همزمان با فروآوردن اولین کلنگ درمانگاه، با کمک قابل توجه شادروان

فرانک عینی، از یهودیان عراقی مقیم ایران، و به همت شادروان عبدالله نایب شیم طوب، دو خانه مجاور نیز خریداری و ضمیمه ملک می شوند. سرانجام با کمک همه خیرخواهان جامعه، که نام پنجاه نفر از آنها را در اختیار دارم، اولین بخش ساختمان احداث می شود و به مرور زمان، با توجه به امکانات و احتیاجات مبرم روز، ساختمان درمانگاه توسعه پیدا می کند و تبدیل به بیمارستانی آبرومند، مجهز به تمام تسهیلات می گردد که امروز تابلوی بیمارستان دکتر سپیر زینت بخش سردر آن می باشد.

درباره تأسیس و پیشرفت این بیمارستان سخن فراوان است. «بیمارستان دکتر سپیر» در حدود ۷۵ سال پیش با شعارهای همنوعت را مانند خودت دوست بدار و نمی پرسیم دینت چیست، بلکه می پرسیم دردت چیست، برای معالجه رایگان بیماران، با

دست خالی شروع به کار کرد. از آن زمان، این بنیاد فراز و نشیب های فراوان به خود دیده است، از رخدادهای گوناگون گذر کرده است و خیرخواهانی قابل تقدیر داشته است که شرح همگی به ترتیب تاریخ وقوع و فعالیت بدون دسترسی به مدارک مربوطه میسر نیست. از این رو، ضمن عذرخواهی از دست اندرکاران این امر خیر، صرفاً به شرح چند گوشه از وقایع اکتفا می کنم، چرا که هدف این نوشتار کوتاه اطلاع رسانی به نسل آینده برای کسب تجربه و نیز یاد نیکی از برخی خیرخواهان عزیز جامعه و مؤسسات خیریه جهانی یهودی، از جمله مدیران عزیز «مؤسسه آمریکن جوینت» در ایران به سرپرستی شادروانان دکتر نسیم طویبا و دکتر مرتضی معلم است. «مؤسسه آمریکن جوینت» همچون «سازمان آلیانس اسرائیلیت»، منتهی به شکلی متفاوت و در زمانی دیگر، به مصداق گفته عبری **کل بیسرائل عرویم زه لا زه**، به کمک یهودیان ایران آمد. بی تردید، جامعه ما برای همیشه مدیون محبت این دو مؤسسه خواهد بود و اقدامات ایشان را قدر می داند، چون می دانیم که «روز شادی همه کس یاد کند از یاران / یار آن است که به روز غم مرا یاد کند.» فراتر از قدردانی، ما یهودیان ایرانی می باید از سازمان های آمریکن جوینت و آلیانس اسرائیلیت الهام بگیریم و به نوبه خود ادای دین کنیم.



ظرف چند سال، این بیمارستان نوبنیاد چنان مورد توجه قرار گرفت که مورد بازدید بانوی نخست آمریکا، خانم **ینور روزولت** واقع شد و او در دفتر یادبود آن نوشت، «بی نهایت مسرور شدم که بین سیاه و سفید و مذهب افراد فرق نمی گذارید.» این موفقیت ها و نجات جان هزاران ایرانی مقدر نمی بود مگر با کوشش هیأت مدیره لایق «کانون خیرخواه» و یکایک افراد نیکوکار جامعه، از جمله دکترها و پرستارهای تحصیل کرده ما که ضمن درمان مراجعین بیمار، توانستند احتمال فوت مادران در موقع زایمان را به صفر برسانند. **چنین بود انتقام آنان!** در نتیجه تشویق و کمکهای همگانی (از جمله من شخصاً از سن ۱۴ سالگی به توصیه شادروان میرزا عبدالله ذهابیان ارباب، ماهی چهار تومان به این بنیاد کمک مالی می

هیأت مدیره بیمارستان. از راست به چپ، آقایان: ابراهیم کاهن (تحصیل دار)، شکرالله ایمره، حق نظر تابان، عبدالله ذهابیان، دکتر دلجانی، یوسف اوهب، دکتر کامکار، سوfer فروزان، موسی یدید صیون، آقاچان یدید صیون امید، صمد کشفی، دکتر درویش، دقیقیان، رحیمیان (حسابدار).
(* آقایان مرتضی سینه ای و الیاس قدسیان در عکس نیستند.

پرداختم!)، هیأت مدیره توانست برای احداث مرکز بهیاری و نیز آموزش پرستاران آزموده و تحقیقات علمی در خیابان گرگان، پل چوبی، ساختمانی را خریداری کند. افزون بر آن، این بنیاد توانست دانشجویان واجد شرایط را به خرج مؤسسه آمریکن جوینت به آمریکا و اروپا، و بیماران لاعلاج در ایران را به اسرائیل بفرستد؛ و به تدریج دارای چنان کادر پزشکی حاذقی شود که به عنوان بهترین بیمارستان شناخته گردد. خرید و تأسیس این مرکز آموزشی زمانی با همکاری «سازمان بانوان یهود» امکان پذیر شد که دارایی شادروان عزیز یرمیان طبق وصیت ایشان، افزون بر چک برادران یهودی در انگلستان تحت عنوان «سینترال بریتیش فاند»، در اختیار هیأت مدیره قرار گرفت.

از آنسو، بخش جراحی این بیمارستان زمانی توسعه یافت که خانه مجاور آن را شادروان ایزک دیلمانی مشهدی خریداری کرد؛ و با کمک سایر افراد جامعه یهودیان مشهدی و به همت شادروان داود عبدالله زاده لوییم، از دوستان نگارنده، چنان احداث و با کمک «آمریکن جوینت» آن گونه مجهز شد که به وسیله شخص شهبانو فرح پهلوی افتتاح گردید. پس از آن، در دوران جنگ ایران و عراق، خدمات بی شمار این بیمارستان مورد تأیید و تقدیر رسمی سران مملکت قرار گرفت؛ و نیز اخیراً مورد بازدید آقای فریدون،

برادر و معاون آقای روحانی، رئیس جمهور ایران واقع شد و از سوی ایشان هدیه ای قابل توجه به آن تعلق گرفت. لازم به تذکر است که این بخش سالها به مدیریت آقای دکتر داوود برکهنه و سایر همکاران ایشان، از جمله دکتر کامران بروخیم، به خدمات خود ادامه داده است.

متأسفانه هم زمان با احداث درمانگاه در سال های نخست ۱۹۴۰ و اشغال ایران، و ورود پناهندگان از جنگ گریخته لهستانی، بیماری کشنده تیفوس در تهران شایع شد. شمار فراوانی از مردم به خصوص کودکان در محله های غیر بهداشتی و فقیر نشین آن زمان، از جمله محله یهودیان تهران در خیابان سیروس، مبتلا به این بیماری شدند؛ و در اثر این فاجعه، خانواده ها هر روز شاهد فوت عزیزان خود بودند. در حالی که اکثریت جامعه کشور در مضیقه دوران جنگ و کمبود مایحتاج بودند، انجمن کلیمیان تهران به کمک پزشکان تحصیل کرده دهه ۱۹۲۰ جامعه و به پیشگامی دکتر روح الله سپهر، بدون برخورداری از مقدرات لازم و با تحمل کمبودهای روز، بی محابا به بیماران رسیدگی می کرد.

افسوس که دکتر سپهر در اثر تماس با بیماران، خود مبتلا به تیفوس گردید و در راه خدمت به هم نوع، جان داد. جامعه عزادارش شد، هرچند سایر همکاران او از جمله دکتر شکرالله مطلوبیان، دکتر ناصر اخترزاد، دکتر رحیم کهن، دکتر نجات الله درویش، دکتر گلبن، دکتر طویبیا، دکتر مقتدر، دکتر دلجانی، دکتر آقائی پور، دکتر مرتضی معلم، دکتر حکمتی، دکتر بن موسا، «مؤسسه آمریکن جونیت» و سایر خیرخواهان جامعه از کوشش دست برداشتند.

بی تردید، عمل ننگین آن دکتر بی وجدان هرگز از خاطر جامعه محو نشد و نخواهد شد. غمبارتر آن که علیرغم این تجربه های تلخ، نفرت ناشی از تبعیضات دینی و فرقه ای تا روز بیداری عمومی در جهان ادامه خواهد داشت. منتهی همانطور که حیوانات ضعیف زودتر شکار می شوند، انسان های ضعیف یا دچار کمبودهای روانی زودتر هدف قرار می گیرند، فرآیندی که نقاط ضعف را نمایان می کند و در درازمدت، باعث تغییر تدریجی و جایگزینی نسلی بهتر می شود. کاش دنیا می دید که یکی از دلایل بارز ادامه ظلم و پرورش ظالمین در جوامع دنیا سکوت است: سکوت بی جای اکثریت. به عنوان نمونه ای وسیعتر، چنانچه به ویژه مراجع مذهبی ادیان، از جمله واتیکان، در مقابل نسل کشی ارامنه سکوت نکرده بودند، وقایعی بزرگتر چون هولوکاست، یا کشتارهای کامبوج، قتل عام رواندا و غیره رخ نمی دادند.

سکوت در برابر ظلم به معنای همکاری با ظالم است؛ و هیچ ملتی بیش از ملت یهود از این بی توجهی صدمه ندیده است. حال آن که به گفته استاد اسماعیل خوبی،

با یک دل غمگین به جهان شادی نیست
تا در همه جهان یکی زندان هست

تا یک ده ویران بود آبادی نیست
در هیچ کجای دنیا آزادی نیست

چقدر دردناک است که فهمید اما بی دفاع بود. می گویند: *Victory has many parents, but defeat is an orphan.* —
برنده هزاران شریک دارد اما بازنده چون یتیمی است با هزار منتقد. یهودی تا قبل از استقلال مجدد، بازنده مادر زاد بود و هر بیمار روانی که سری بلند می کرد، گاهی لات بی سروپای سر کوچه و گاه مقامی مقتدر، برای عرض اندام، پیش از همه، دیوار کوتاه یهودی را هدف می گرفت. اما دنیای امروز به تدریج و به بهایی گزاف درک می کند تا روزی که امنیت فردی در دنیا مراعات نگرده، امنیت جمعی وجود نخواهد داشت. به قول داستایووسکی، «هر جا خونی ریخته شود، همه مردم متمدن مسئولند.»

امنیت جهانی زمانی به دست خواهد آمد که نوشته های فتنه انگیز کتب مذهبی حذف گردند، و گرنه از توپ و تفنگ و سیاست و مذهب کاری جز تحمل ترورهای کور و ظلم به اقلیت ها، و ادامه تلاش های بیهوده بر نخواهد آمد. در آن روز اسفبار در آن

بیمارستان، چنانچه اکثریت حاضر در محل سکوت نمی کردند، آن مادر بی دفاع در حال زایمان و فرزند عزیز او فوت نمی کردند و به اصطلاح «تخم مرغ زده‌ها، شتر دزد نمی شدند.» تاریخ را بخوانید. در سطحی متفاوت، اگر چمبرلین، نخست وزیر وقت انگلستان در ۱۹۳۸ قطعه ای از خاک چکسلواکی را در برابر سکوت دنیا، به عنوان حق سکوت به هیتلر ملعون نمی داد، آن بیمار روانی چنان سربر نمی داشت که یک صد میلیون نفر را به خاک و خون بکشد.

ایکاش می شد پیش از آن که مسئولین امور اجتماعی به قدرت برسند، یا حتی زوج های آماده ازدواج را، در کلینیک های روان درمانی مورد آزمایش قرار می دادند تا دست روان پریشان از مقام های اجرایی مملکتی و خانوادگی کوتاه شود. بدبختانه بیماران روانی در همه نقاط دنیا وجود داشته و دارند.

منتهی، کسانی که دچار نفرت های دینی و فرقه ای، نشأت گرفته از کتابها هستند، چنان که می بینیم، ابتدا انسان ستیزند بعد با دگراندیشان می ستیزند؛ گاه بر علیه غریبه می جنگند و گاه در برابر خودی. این مسئله ارتباطی به یک دین خاص ندارد، بلکه دین در دست ایشان بهانه ای است برای اجرای ظلم و تخلیه عقده های ارثی. همان اندازه که مرده نمی داند مرده است، اینان نمی دانند که نادانند. رنگ، نژاد، دین، فرقه یا مکان و زمان آنها فرقی نمی کند: نادان را از هر سو بنویسید نادان است! آیا قرار گرفتن در رأس امور اجتماعی، امنیتی، سیاسی، مذهبی، یا تشکیل خانواده دادن، به اندازه کسب جواز آرایشگاه و امثال آن مسئولیت ندارد که برای آرایش مو باید آموزش دید و امتحان داد ولی برای مناصب حیاتی بتوان کورکورانه عمل کرد؟ آیا باید به بن بست برسیم تا بگوئیم:

گر کار جهان به عقل سنجیده بُدی کی خاطر اهل معرفت رنجیده بُدی

مبادا روزی که عروس یا داماد متوجه شوند که همسرشان دچار نوعی بیماری روانی است؛ و مبادا روزی که مقام های حساس نصیب افراد روانی گردد.

امروز دنیا گرفتار شمار فراوانی از بیماران روانی است که مجهز به قدرت دین هستند، به نوشته های تقدیس شده استناد می کنند و ادعای نمایندگی قدرتی مافوق را دارند. این کوردلان اسیر نفرت نمی دانند که طبیعت به هر قیمت رو به تغییر و تکامل دارد و انسانیت هرگز نخواهد مرد. به قولی، روز خدا هزار سال است و صبر طبیعت دراز. با نگاهی به اخبار و گفتگو در رسانه ها پیرامون دین و فجایعی که به نام دین رخ داده اند، و با مقایسه برداشت های دیروز و امروز مردم از دین، متوجه می شویم که شاید تا چند ثانیه دیگر (!) تحوّل درباره دین ایجاد شود! حتی اگر بپذیریم که گاه پیش شرط آبادی یک بنا ویرانی آن است، این ویرانی به اندازه کافی انجام شده است، زمینه برای تحوّل، برای «تیکون عولام» یعنی تعمیر و بهبودی، برای تغییر و حرکت به سوی تکامل فراهم گردیده است و ادامه وحشی گری ها صرفاً آن را تسریع خواهد کرد. بشر نزدیک- بین هنوز نمی بیند که چگونه ممکن است هزاران هکتار جنگل و مزارع توأم با نباتات خشک ده ها ساله، همراه با حشرات و حیوانات و حتی خانه ها و انسان ها، ناگهان به حکم طبیعت بسوزند و خاکستر شوند؛ مردمان افسرده و دربرد گردند؛ و علم بگوید که لازم است! چنین ویرانی در زمینه فرهنگ و اجتماع نیز می تواند صدق کند و از همین رو بشر باید با درایت از آن پیش گیری کند و راه های مسالمت آمیز، انسانی تر و سازنده تری برای دگرگونی مطلوب و بهبود اوضاع بیابد. آیا باید همچنان خطاهای گذشته را تکرار کرد تا به این نتیجه رسید؟ پاسخ بی شک منفی است.

علم می گوید که گاه چنین تغییرات شگرفی به نفع محیط زیست هستند، منجر به ادامه رشد و بقای منابع طبیعی کره خاکی می شوند و گاهی به سوی تکامل محیط به شمار می آیند. در مورد اجتماع بشر نیز می خوانیم که با آن که ظرف چند قرن گذشته در همین آمریکا، بدترین ظلم ها نسبت به سرخ پوستان، مالکین اصلی قاره آمریکا، و سیاه پوستان و بردگان بی شمار دیگر روا شده

است، امروز بسیاری از سرخ پوستان از زمره مالکان ثروتمند کازینوها شده اند و سیاه پوستان توانسته اند به مقامات عالییه و حتی ریاست جمهوری برسند. فراموش نکنیم که دین برده داری را تأیید و قوانینی نیز برای آن وضع کرده بود، اما با گذر زمان، به حکم آن که هیچ مسئولیتی برتر از انسان بودن نیست، این پدیده دردناک منسوخ شد. پرواضح است که در درازمدت، انسانیت است که بر همه قوانین غلبه خواهد کرد؛ اما آیا باید به کنندی و با تحمل ظلم اصلاح شد و تغییر کرد، یا با درک واقعیات؟

آیا برای رسیدن به مرحله آبادی طبیعت یا ترقی بشر، تحمل آتش سوزی های دردناک یا تبعیض های وحشتناک میان ابناء بشر وسیله ای است برای نشان دادن نقطه ضعف ها و راهگشایی برای رهایی از گردونه تغییر های تکراری، تا سرانجام روزی ارزش انسانیت شناخته شود؟ شاید. چرا که زمان حاکم مطلق است و هدف زمان رسیدن به کمال به هر قیمت! اما دقیقاً از همین رو، آدمی وظیفه دارد که از جبر اوضاع فراتر رود و با خلاقیت خاص خود، این دگرگونی های ضروری را با شیوه هایی مسالمت آمیز و هرچه انسانی تر هدایت کند تا ارزش های خود را تا حد امکان هم در وسیله و هم در غایت به ظهور برساند.

برای تأیید این نظریه، زندگی یکصد سال گذشته بشر را در نظر بگیریم و به عنوان نمونه ای از تغییرات شگرف، صرفاً نحوه و میزان برداشت محصول از مزارع کشاورزی را در گذشته و حال مقایسه کنیم. خواهیم دید که باوجود دگرگونی های بیرونی، جوهر انسان های اصیل مانند آب است که اگر به صد پاره تقسیم شود، هر ذره هنوز انسانی و با هم آشنا است. چیزی که ماندنی است ارزش ها است. استادی یک اسکناس صد دلاری را به دانشجویان نشان داد و گفت، «چه کسی دوست دارد این اسکناس صد دلاری را بی چشمداشت هدیه بگیرد؟» همه دست ها دراز شدند. استاد اسکناس را مچاله کرد، زیر پا لگدمال کرد و بعد پرسید، «حالا چطور؟» باز همه دست ها دراز شدند. دانشجویان می دانستند که کثیف نشان دادن اسکناس چیزی از ارزش یکصد دلاری آن نکاسته است و تا روزی که اصل دلار (فرامین بنیادی و ماهیت آدمی) پا بر جا باشد، حتی پس از مچاله شدن (آتش سوزی ها و کشتارها) از ارزش واقعی اسکناس (انسانیت) چیزی کم نمی شود.

ملت یهود و نوشته های عقلانی کتاب مقدس او بارها و بارها لگدمال شده اند، اما مغرضین کوچک و بزرگ هرگز نتوانسته اند از ارزش معنوی قوانین انسانی و فرهنگ مورد قبول این ملت بکاهند و این مردم، بارها ققنوس وار، به اتکاء فرهنگ خود، سر از آتش برآورده و سرفرازی آفریده اند.

آری ارزش معنوی هر کتاب بستگی به محتوا و مفاهیم آن دارد و هر انسانی بسته به توان فهم خود از آن بهره می برد و به آن عمل می کند. پیروان دانایی همچون دکتر سپیر می دانند که مفهوم اصطلاح تلمودی **تیکون عولام**، یعنی «ترمیم جهان» چیست؛ آنها به خوبی می فهمند که باید به جای سوختن، قتل و غارت، و انتقامجویی، بنایی برپا کرد و دنیا را ترمیم کرد. حقانیت او به ویژه آنجا آشکار می شود که امروز بیش از نود درصد مراجعین به این بیمارستان، طبق اساسنامه آن و بدون ذره ای تبعیض، غیر یهودی هستند. عاقبت، سپاهی ذغال به روی آن دکتر بی وجدان ماند!

امیدوارم که آدمیان مفهوم این شعر **خیام** را درک کنند:

قومی متفکرند در مذهب و دین **جمعی متحیرند در شک و یقین**
ناگاه برآید منادی زکمین **کی بی خبران! راه نه آن است و نه این!**

و آرزو می کنم که به مصداق گفته سعدی، «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند» و همه درک کنند که حیوان- صفتان مانند موریانه، همه چیز حتی خانه و کتاب خود را می خورند، حال آن که اعمال انسان – صفتان نشان می دهد که انسانیت هرگز نخواهد

مرد. دکتر سپیر می دانست که «با کشتن مورچه، عقرب ادب نخواهد شد» و برای مبارزه با تاریکی باید چراغی افروخت، چون خانه
نفرت هرگز کانون انسانیت نخواهد شد. سپیر بذر مهری کاشت که درختش همچنان سایه افکن است.
نام دکتر سپیر جاودانه خواهد ماند. «گر بماند نام نیکی ز آدمی / به که از او ماند سرای زرنگار.»

روانش شاد و یادش گرامی باد.

نورالله «نورمن» گبای

ژوئن 2016، لس آنجلس

برای دریافت نسخه این مقاله و سایر نوشته های نورالله گبای به زبان های فارسی و انگلیسی،
از جمله کتاب او با عنوان *لحظاتی برای تفکر*، به وب سایت BabaNouri.com مراجعه کنید.